

مجلس دوّم

تحليل وقایع و اسرار ولادت پیامبر اکرم صلی
الله علیه و آله و سلّم

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا

وَنَبِيِّنَا

وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا وَطَبِيبِ نَفُوسِنَا الْمُصْطَفَى الْمُؤَيَّدِ

أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمُكْرَمِينَ

وَلَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَالضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى

* مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى * وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى *

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى * أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَى *

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى * فَأَمَّا الْيَتِيمَ

فَلَا تَفْهَرْ * وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ * وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) ۱

احوال مردم در زمان جاهلیت

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه، در

مواقع عدیده از مردم جاهلی در زمان قبل از رسالت

و بعثت پیغمبر اکرم، به اوصاف جاهلی آنها یاد

می‌کنند. حضرت در یک جا می‌فرمایند:

مردم، به یاد بیاورید زمانی را که در چه وضعی

۱. سوره ضحی (۹۳). ترجمه سوره در ابتدای مجلس اول گذشت. (محقق)

و در چه موقعیتی بسر می بردید؛ اخلاقی که در
بین شما و عاداتی که در بین شما بود، چه
بود؟! تغذیه شما چگونه بود؟! زندگانی شما
چگونه بود؟! چه عاداتی را در بین

خود عمل می کردید؟! دختران خود را
زنده به گور می نمودید! پیدا شدن دختر برای
شما عار و ننگ بود! پیغمبر اکرم در یک چنین
موقعیتی پا به عرصه وجود گذاردند!^۱

راجع به ظهور پیغمبر اکرم، چنانچه بعضی ها
معتقد هستند که رسالت انبیا و ظهور پیامبران به حکم
ضرورت تاریخ و جبر زمان است، این طور نبوده
است. اگر خداوند توفیق داد راجع به این مسئله در
حالات و احوال آن حضرت هنگام بعثت صحبت
می شود.

إن شاء الله اگر خدا توفیق بدهد، ما قصد داشتیم

^۱. نهج البلاغة (عده)، ج ۱، ص ۱۸۶:

«بَعَثَهُ وَ النَّاسُ ضَلَالٌ فِي حَيْرَةٍ وَ خَابِطُونَ فِي فِتْنَةٍ، قَدْ اسْتَهْوَتْهُمْ الْأَهْوَاءُ وَ
اسْتَزَلَّتْهُمْ الْكِبْرِيَاءُ وَ اسْتَخَفَّتْهُمْ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ حَيَارِي فِي زَلْزَالٍ مِنَ الْأَمْرِ وَ
بَلَاءٍ مِنَ الْجَهْلِ؛ فَبَالَغَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي النَّصِيحَةِ وَ مَضَى عَلَى
الطَّرِيقَةِ وَ دَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ.»

ترجمه: «خداوند پیامبرش را مبعوث فرمود در وقتی که مردم در حیرت و
گمراهی بودند و در فتنه ها و بلاها کورکورانه گام برمی داشتند؛ و هواهای
نفسانی، عقل و اندیشه ایشان را به سرقت برده بود و انانیت و غرور و کبر،
ایشان را به لغزش کشیده بود و جاهلیت تیره و تار، آنها را سبک و بی اعتبار
نموده بود، درحالی که در سرگردانی و حیرت و غوایت و گمراهی در امور
خویش و بلای جهل فرورفته بودند. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با
تمام وجود خویش به نصیحت آنها پرداخت و به طریق صواب و هدایت
حرکت نمود و ایشان را به حکمت و موعظه حسنه فرا خواند.» (محقق)

که در این چند روز بتوانیم تاریخ آن حضرت را مرور
اجمالی کنیم، ولی مثل اینکه از برنامه کار این طور
برمی آید که احتیاج به جلسات عدیده دارد. چون
فقط بررسی تاریخ آن حضرت، صرف نقل وقایع و
حوادثی که در زمان عمر پربرکت آن حضرت اتفاق
افتاده است، نیست؛ بلکه جمع آوری مطلب و بررسی
آنها هم مسئله دیگری است. *إن شاء الله* به خواست
خدا سعی می کنیم در این چند روز بتوانیم تا حدودی
به این مقصود برسیم.

سنت جاهلی زنده به گور کردن دختران

روزی قیس بن عاصم خدمت پیغمبر اکرم آمد و
عرض کرد: «یا رسول الله! من گناهی مرتکب شده‌ام
که بار آن بر دوشم سنگینی می کند!» حضرت
فرمودند: «گناه تو

چه بوده است؟» عرض کرد: «من با دست خود هفت دختر خود را زنده به گور کردم!» یعنی همان طوری که امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می کند، واقعاً در زمانی که مردم یک چنین رفتار و عادت داشتند، پیغمبر ما ظهور پیدا می کند و همین مردم را با این کیفیت به جایی می رساند که مایه عبرت و غبطه برای افراد دیگر بشوند.

وقتی قیس بن عاصم خدمت آن حضرت آمد و شرح می داد که چگونه دختران خود را زنده به گور می کرد، من جمله این مطلب را گفت:

دختری داشتم که وقتی به دنیا آمد (ظاهراً آخرین دختر او بود) من تمایلی به از بین بردن او هنگام تولد نداشتم، ولی به جهت آن سرافکنده گی که در آن زمان عادت و رسم اعراب جاهلیت بود، از این موضوع بسیار متأثر شدم. تا اینکه این دختر به سن سه سالگی رسید و تازه زبان باز کرده بود و راه می رفت. دختر را برداشتم و در بیابان آوردم و گودالی حفر کردم. همین طور که مشغول حفر این گودال بودم، این دختر هم وقتی که این حالت تعب و رنج و زحمت من را می دید، با دامن خود سر و صورت من را از این عرق هایی که می کردم پاک می کرد؛ تا اینکه گودال تمام

شد. من دیدم این خیلی برای من ناراحت است؛
دائماً من را با همان زبان بچگی و کودکانه خود
دلداری می‌دهد و از اینکه من در ناراحتی هستم
برای من متأثر است.

این مطالب را دارد برای پیغمبر نقل می‌کند و
پیغمبر همین‌طور اشک می‌ریخت! بعد می‌گوید:
وقتی که گودال تمام شد، این دختر را آوردم و
در آنجا انداختم و روی او خاک ریختم!^۱
واقعاً ببینید چه افرادی در آن زمان بوده‌اند! این
وضع مردم آن زمان بود! البته نظایر آنها در این زمان
هم هستند!

در خبر و تاریخ است که: هر زنی که هنگام
ولادتِ طفل او نزدیک می‌شد، او

۱. الأغانی، ابوالفرج اصفهانی، ج ۱۴، ص ۳۰۰.

را در نزدیک گودالی قرار می دادند؛ اگر فرزند او
 پسر بود قبول می کردند و الا بچه او را در همان
 گودال می انداختند! ^۱ این برای ما خیلی عجیب است
 و جای تعجب دارد!

حالا پیغمبر با هم چنین افرادی باید صحبت کند
 و باید با آنها حشر و نشر داشته باشد! راجع به تفاخر
 آنها و انانیت آنها حکایاتی نقل می کنند، و مطالبی که
 در این زمینه هست بسیار است. امیرالمؤمنین
 علیه السلام در نهج البلاغه در شرح و تفسیر سوره
 مبارکه ﴿الْهٰكُمُ التَّكْوِيْنُ﴾، خطبه ای بسیار عجیب دارد، ^۲

^۱ . تفسیر السمرقندی، ج ۳، ص ۵۲۹؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم
 رازی، ج ۱۰، ص ۳۴۰۳؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۶۷۴.
^۲ . نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۲۰۴:

«و من کلام له علیه السلام بعد تلاوته ﴿اَلْهٰكُمُ التَّكْوِيْنُ﴾ حَتّٰی زُرْتُمْ
 اَلْمَقَابِرَ»: "یا له مراماً ما ابعده و زوراً ما اغفله و خطراً ما افضعه! لقد
 استخلوا منهم اى مدكر و تناوشوهم من مكان بعيد! ا فبمصارع ابايهم
 يفخرون أم بعدد الهلكى يتكاثرون؟! يرتجعون منهم اجساداً خوت و
 حركات سكنت، و لأن يكونوا عبراً أحق من أن يكونوا مفتخرًا، و لأن يهبطوا
 بهم جناب ذلة أحجى من أن يقوموا بهم مقام عزة. لقد نظروا إليهم بأبصار
 العشوة و ضربوا منهم فى غمرة جهالة. و لو استنطقوا عنهم عرصات تلك
 الديار الخاوية و الربوع الخالية، لقات: ذهبوا فى الأرض ضللاً! و ذهبتم فى
 أعقابهم جهلاً، تطئون فى هامهم و تستثبون فى اجسادهم و ترتعون فيما
 لفظوا و تسكنون فيما خربوا! و إنما الأيام بينكم و بينهم بواك و نوايح عليكم.
 أولئكم سلف غاييتكم و فراط مناهلكم الذين كانت لهم مقاوم العز و حلمات
 الفخر؛ ملوكاً و سوقاً سلكوا فى بطون البرزخ سبيلاً سلطت الأرض عليهم فيه،
 فأكلت من لحومهم و شربت من دمائهم!"

و ابن‌ابی‌الحدید هم آن خطبه را شرح

کرده است،^۱ و از آنجایی که عادت او بر این است که بالأخره در هر موردی و در هر موقعی بتواند آن مذهب و مرام خودش را تثبیت کند، در این زمینه شروع کرده است از عمر هم مطالبی بیان کرده است.^۲ و واقعاً امیرالمؤمنین علیه السلام در آن خطبه مطالب

ترجمه: «شگفتا چه مردم و مقصدی دور از حق و چه قاصد و مسافرانی غافل و چه جایگاه و موقعیتی قبیح و شنیع! هر تذکر دهنده‌ای را از خود می‌رانند و مطالب آنان را از فاصله‌ای بسیار دور اخذ می‌نمودند. آیا به قبرهای پدرانشان فخر می‌فروشند یا به فزونی مردگان‌شان بر یکدیگر افتخار می‌کنند؟! می‌خواستند پیکرهای بی‌جان بازگردند و حرکاتی که ساکن شده بودند دوباره به جنبش بیفتند؛ حال آنکه اگر آنان مایه عبرت باشند بهتر از این است که مایه فخر فروشی و مباهات گردند، و اگر با دیدن آنان بر آستانه ذلت فرو آیند خردمندانه‌تر است از آنکه به خاطر آنان در مقام عزت بایستند. همانا به آنان با چشمان رمدآلود و کم‌سو نظاره می‌کردند و درباره آنان به ورطه جهالت فرو افتادند. و اگر از ایشان درباره کربوه‌ها و گردنه‌های سخت آن دیار خالی افتاده و بی‌نشان بپرسند، خواهند گفت: خداوند آنها را بی‌نام و نشان به قعر زمین فرو برده است! و شما جهال و نادانان نیز به زودی به دنبال ایشان خواهید رفت، درحالی‌که اینک شما بر اجساد آنها پای می‌گذارید و بر روی پیکرهای آنها زراعت می‌نمایید و خرابه‌های ایشان را به عنوان محل سکنی و آرامش خویش برمی‌گزینید! روزگاری که بین شما و ایشان است بر شما گریه می‌کند و به نوحه و عزا می‌پردازند. ایشان قبل از شما به جایی که خواهید رفت قدم می‌گذارند و زودتر از شما به آنهایی که در زمان خویش صاحبان مقام عزت و کبریایی بوده‌اند، رسیده‌اند؛ هم پادشاهان عصر خویش بوده‌اند و هم رعایای زمان، و ارواح ایشان به عالم برزخ گام نهاد و ابدانشان در زمین مقهور شد و زمین، گوشت بدنشان را خورد و خون ایشان را نوشید!»

۱. شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۱۴۵ - ۱۷۵.

۲. همان، ص ۱۶۱.

عجیبی از مردم آن زمان و عبرت گرفتن از مردگان
می فرماید که جای عبرت است!

موحد بودن حضرت عبدالمطلب و حضرت ابوطالب

جد پیغمبر اکرم حضرت عبدالمطلب، از
موحدین بود؛ برخلاف آنچه که در برخی از کتب
امروزه نوشته اند که: «آن حضرت و حضرت
ابوطالب بت پرست بودند»،^۱ که البته

صحیح نیست.^۲ حضرت عبدالمطلب یک موحد
تمام عیار بود و اخلاق و رفتار ایشان در بین مردم آن
زمان ضرب المثل بود و هیچ گاه بت را عبادت نکرد!
و مطالب بسیاری از حکایات و مکارم اخلاقی که از

۱. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۱۸۳:

«و بإسناده إلى أبان بن محمد بن يونس بن نباتة عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: "يا يونس! ما يقول الناس في إيمان أبي طالب؟" قلت: جعلت فداك! يقولون هو في ضحاح من نار يغلى منها أم رأسه. فقال: "كذب أعداء الله! إن أباطالبا من رُفقاء النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين، و حسن أولئك رفيقاً!"»

ترجمه: «ابان بن محمد بن یونس بن نباته از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: "ای یونس! مردم درباره ایمان ابوطالب چه می گویند؟" گفتم: فدای شما شوم، آنها می گویند که او در قعر جهنم غوطه ور است که آتش تا فرق سرش را فراگرفته و می جوشاند! حضرت فرمودند: "دشمنان خدا دروغ می گویند! همانا ابوطالب از رفقای انبیاء و صدیقین و شهدا و صالحین است؛ و ایشان چه خوب رفقای هستند!"»
(محقق)

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ایمان ابی طالب، فخار بن معد موسوی.

او نقل می‌شود، در دست است که اگر بخواهیم وارد آن مطالب بشویم، از اصل موضوع، که زندگانی پیغمبر اکرم است، باز می‌مانیم؛ ولی راجع به یک مطلب که تذکر او لازم است، چند جمله‌ای باید عرض بشود.

در تاریخ است که روزی حضرت عبدالمطلب نذر کرد که اگر خداوند متعال فرزندان او را به ده رسانید، قربۀ‌إلی‌الله و شکرالله و به‌خاطر رضای پروردگار و به‌جهت عبور از مراحل نفسانی و وصول به مقامات قرب، یکی از آنها را در مسجدالحرام و نزد کعبه ذبح کند. مطلب، مطلب موثقی است و در مناقب ابن‌شهر آشوب آمده است.^۱

نسخ بعضی از احکام امت‌های قبل، به‌واسطه وجود پیغمبر اکرم

ممکن است این مسئله برای انسان جای شبهه و تأمل باشد. برای روشن شدن این مطلب باید عرض کنم که احکامی که پیغمبر اسلام در شریعت ما آوردند ممکن است با احکام شرایع گذشته متفاوت

۱. مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السّلام، ج ۱، ص ۲۰ - ۲۲.

باشد؛ بسیاری از احکامی که در شریعت حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیهما السّلام است، در شریعت پیغمبر اکرم نسخ شده است.

نسخ روزه صمت در اسلام

مثلاً در شریعت گذشته، ما روزه صمت و صوم صمت داشتیم. شخصی روزه می‌گرفت و یکی از شرایط و قیود آن روزه این بود که در آن روز با کسی صحبت نکند؛ در حال خود و متفکّر در خود و به ذکر خدا مشغول باشد، و صحبت کردن با شخص دیگری ممنوع است. نظیر همان اعتکافی که ما در شریعت خودمان داریم که وقتی مسلمان سه روز در مسجد اعتکاف می‌کند، نباید با کسی رفت‌وآمد بکند مگر به حدّ ضرورت، از مسجد بیرون نمی‌رود، تا سه روز روزه می‌گیرد و شرایطی دارد؛^۱

که شامل صحبت کردن نیست، ولیکن در روزه صمت به هیچ وجه نباید صحبت کند. در آیه شریفه درباره حضرت مریم سلام الله علیها داریم که

۱. الکافی، ج ۴، ص ۱۷۶ - ۱۸۰.

می فرماید:

﴿فَكُلِّي وَأَشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَمَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ
أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ
إِنْسِيًّا﴾^۱

«(خداوند متعال به حضرت مریم خطاب

می کند): از این درخت بخور، و بیاشام؛ و اگر به

قوم خویش برگشتی و از تو راجع به این مطلب

سؤال کردند، بگو: من امروز نذر کردم که روزه

بگیرم و جایز نیست با کسی صحبت کنم!»

ولی در شریعت پیغمبر، این روزه نسخ شده و

حرام است؛^۲ و اگر شخصی روزه بگیرد، روزه او

منعقد نخواهد بود. این یکی از احکامی است که

نسخ شده است.

حکم مرتد در اسلام و نسخ حکم ارتداد در شریعت حضرت موسی

یا اینکه درباره قوم حضرت موسی در آیات قرآن

داریم که می فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ لِقَوْمٍ يُقَوْمُ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ
بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلِ﴾؛

«حضرت موسی به قوم خود فرمود: شما

به واسطه غیبت من و پرستیدن گوساله، به

خودتان ظلم کرده‌اید و از دین خدا برگشته‌اید و

۱. سوره مریم (۱۹) آیه ۲۶.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۸۵.

مرتد شده‌اید!»

﴿فَتَوْبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾.^۱

«برای جبران و غفران این معصیت و گناه، به جان هم بیفتید و خود را قتل عام کنید؛ این کفاره گناه و مغفرت از این خطیئه و معصیت خواهد بود. پروردگار هم آنها را بخشید و بیامرزد.»

در روایت داریم که بنی‌اسرائیل در یک روز از صبح تا عصر به جان هم افتادند و همدیگر را می‌کشتند؛ برادر، برادر را می‌کشت، و پدر، فرزند را می‌کشت، و پسر، پدر را می‌کشت، تا هنگام غروب که نسخ این حکم و اتمام این حکم از جانب پروردگار به

^۱. سوره بقره (۲) آیه ۵۴.

حضرت موسی ابلاغ شد.^۱

اینکه حکم مرتد در شریعت اسلام قتل است، صحیح است، امّا نه این طور ارتدادی. کسی مرتد می شود که یکی از ضروریّات دین را انکار کند؛ البتّه در صورتی که ارتداد او با شرایط خود احراز شود که این ارتداد از روی اشتباه و نتیجه گیری از مقدّمات غلط نباشد، یا این شخص دچار اشتباه نشده باشد و خطا نکرده باشد، بلکه تعمّد داشته باشد. اگر شخصی از روی عمد و عناد یکی از ضروریّات دین را منکر شود، مرتد است. مثلاً حجاب را منکر بشود که اصلاً حجابی در اسلام نداریم، یا نماز را منکر بشود. دو صورت است: یک وقت شخصی گاهی نماز می خواند و گاهی نماز نمی خواند، یا اینکه توجّهی به نماز ندارد و بی اعتنا می گذرد؛ امّا یک وقت شخصی نماز را انکار می کند که اصلاً نماز نداریم!

در این صورت، دو حالت دارد: یا اینکه این شخص مسلمان بوده است، یعنی نطفه او هنگام

^۱. تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۴۷.

بسته شدن در وقتی بوده است که پدر یا مادر او
مسلمان بودند و این شخص به فطرت اسلام به دنیا
می آید و مسلمان به دنیا می آید، که به او مرتد فطری
می گویند و حکم این شخص اعدام است، البته برای
زن استثنا است. یا اینکه نه، این شخص قبلاً به دین
دیگری بوده است و بعداً به دین اسلام مشرف شده
است، که به او مرتد ملّی می گویند، و حکم مرتد ملّی
اعدام نیست، بلکه باید او را توبه داد و مطلب را برای
او روشن کرد؛ اگر دست از عناد برداشت فیها، و الاّ
باید او را به قتل رسانید.^۱ این حکم شریعت اسلام
است؛ امّا اینکه جزای کسی که مرتد بشود این است
که به جان هم بیفتند و همدیگر را بکشند و چه بسا
بسیاری از آنهایی که مرتد شدند زنده بمانند، این
حکم به این نحو در شریعت اسلام نیست. این حکم
در شریعت حضرت موسی بود و یکی از احکامی
بوده است که مربوط به شریعت حضرت موسی
است.

۱. الکافی، ج ۷، ص ۲۵۶ - ۲۶۰؛ معاد شناسی، ج ۷، ص ۷۲ - ۷۴.

یا مثلاً در شریعت حضرت موسی این بوده است که: اگر جایی از بدن نجس بشود باید آنجا را برید! اما این در شریعت پیغمبر ما نیست، و با دو بار آب کشیدن، مسئله حل می‌شود و طهارت پیدا می‌شود. بسیاری از احکامی که در شرایع گذشته بوده است، در شریعت ما تغییر پیدا کرده است.^۱

ذبح فرزند برای عبور از مراحل نفسانی، در شریعت حضرت ابراهیم

راجع به حضرت ابراهیم علیه السلام وارد است که خداوند متعال ذبح فرزند را برای حضرت ابراهیم قربة إلى الله و وصول به مقامات عالیه قرار داد؛ و این مطلب الآن برای ما جای تعجب است که با این همه مسائلی که هست و این همه مواردی که هست و این همه راه‌ها و طرق عبور از مراحل نفسانی که هست، این چطور ممکن است؟! اما این کیفیت و این خصوصیت در شریعت اسلام و در شریعت پیغمبر نیست. خداوند متعال از قول حضرت ابراهیم حکایت می‌کند که به اسماعیل می‌گوید:

^۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۰؛ تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۳۵۶؛ الوافی، ج ۶، ص ۱۷.

﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يُبَيِّنُ لِإِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا بَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾^۱.

خداوند متعال به حضرت ابراهیم برای ذبح فرزند خود، اسماعیل، وحی کرد. این حکمی از احکام الهی بوده است که لابد خداوند متعال در آن موقع تشریح کرده است و حضرت اسماعیل هم هیچ نوع توحشی از این امر نکرد و گفت:

﴿يَا بَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ﴾؛ «انجام بده!» ﴿سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾.

و حضرت ابراهیم حضرت اسماعیل را آورد و واقعاً کارد بر گلوی او گذارد و واقعاً قصد ذبح او را داشت و واقعاً می خواست او را قربان به الله قربانی کند؛ منتها امر پروردگار تغییر پیدا کرد و کارد، گلوی حضرت اسماعیل را نبرید و قضیه به آنجا کشید که می دانید.^۲

نذر حضرت عبدالمطلب نسبت به ذبح یکی از فرزندان خود

صحبت در این است که ما در تاریخ داریم: در ذهن حضرت عبدالمطلب این طور مسئله پیدا شد و

۱. سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۲.

۲. تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۲۲۵.

این طور قضیه را تصوّر کرد که یکی از فرزندان خود را برای رضای پروردگار ذبح کند. صحبت در این است که حضرت عبدالمطلب کار عبثی انجام نمی‌داد! حضرت عبدالمطلب اوّل موحد بود! حضرت عبدالمطلب جدّ پیغمبر بود و مانند او کسی در مکه خدا را پرستش نمی‌کرد! حضرت عبدالمطلب همان کسی بود که وقتی ابرهه برای از بین بردن و خراب کردن کعبه آمده بود، در وقتی که شترهایش را غارت کرده بودند و برداشته بودند، می‌رود تا شترهایش را از ابرهه بگیرد؛ ابرهه می‌گوید:

من خیال کردم تو آمده‌ای برای اینکه شفاعت کنی که من دست از قتل و هدم کعبه بردارم! امّا تو آمده‌ای و از من شترانت را می‌خواهی؟!!

او می‌گوید:

من صاحب شترانم هستم، و لهذا البیت ربّ؛ «خود بیت، صاحب دارد و حفظش می‌کند!»^۱

یعنی حساب، حساب دیگری است. حضرت عبدالمطلب یک آدم عادی نبود که ما این عمل را یک

^۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۴۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۴.

عمل عادی از او تلقی کنیم!

در تاریخ داریم که ایشان نذر می کنند که یکی از
فرزندان خود را ذبح کند و وقتی که عدد فرزندان
حضرت عبدالمطلب به ده می رسد و آنها بزرگ
می شوند، آنها را در کنار کعبه می آورد و پرده کعبه را
می گیرد و می گوید:

ای خدایی که صاحب بیت کریمی! ای خدایی که صاحب مشاعر عظام هستی! ای خدایی
که صاحب ملائکه کرام هستی! اللَّهُمَّ أَنْتَ خَلَقْتَ الْخَلْقَ لِبِعَادَتِكَ، وَأَمَرْتَهُمْ بِعِبَادَتِكَ، لَا
حَاجَةَ مِنْكَ!

(این قضایای حضرت عبدالمطلب و صحبت آنها

و مناجات با پروردگار،

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۰.

مناجات یک بت پرست و یک آدم عادی نیست؛

قضیه بالاتر از این حرف‌ها است!

بعد، آنها را از مسجدالحرام بیرون می‌آورد و

روی سهام هر کدام از این اولاد، اسم آنها را

می‌نویسد و قرعه می‌زند. قرعه آن سهام به نام

حضرت عبدالله می‌آید، یعنی حضرت عبدالله را

ذبح کند. این قضیه واقعاً قضیه عجیبی است که

همان‌طوری که پیغمبر اکرم پدرشان عبدالله بود و

می‌بایست ذبح بشود و نشد، جد پیغمبر، حضرت

اسماعیل هم همین حال و همین مرتبه را طی کرده

بود؛ تا اینکه قرعه به نام سیدالشهدا افتاد! این یک

جریان عادی نیست که ما صرفاً بخواهیم به‌نحو

عادی از این قضیه عبور کنیم. حضرت عبدالمطلب

کارد را برمی‌دارد که حضرت عبدالله را سر ببرد، در

این موقع برادر عبدالله، حضرت ابوطالب می‌آید و

دست پدر را می‌گیرد و می‌گوید: «من را به‌جای او

ذبح کن!» یعنی از تمام برادران عبدالله و فرزندان

عبدالمطلب، ابوطالب این کار را می‌کند! چه ارتباطی

بین حضرت ابوطالب و عبدالله است؟! بعد، سایر

قوم و خویش های عبدالمطلب و ابوطالب هم می آیند
و حضرت عبدالمطلب را نهی می کند و بنا
می گذارند که کار را به یک زن کاهنه‌ای^۱ ارجاع
بدهند و در این امر به او رجوع کنند.^۲ حضرت
عبدالمطلب به اتفاق هشتصد نفر از قریش، بیرون
مکه می آید و پیش آن زن می رود و می گوید:

خدایا آنچه حکم تو است درباره من، انجام بده
و آنچه که مورد رضای توست راجع به این عمل،
تقدیر فرما!

آن زن می گوید: «دیه یک مرد در نزد شما چند
شتر است؟»

آنها می گویند: «ده شتر.»

می گوید:

۱. قابل ذکر است که در اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۵۴-۲۵۸ به نقل از عیون
أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۱۰-۲۱۲، این داستان را از عاتکه دختر حضرت
عبدالمطلب نقل می کند.

۲. الأنوار فی مولد النبی صلی الله علیه و آله، ص ۹۲.

بسیار خُب! شما عبدالله را در یک طرف و ده شتر را در طرف دیگر قرار بدهید و قرعه بیندازید؛ اگر قرعه به نام ده شتر اصابت کرد، فَبِهَا، و الاّ اگر قرعه به نام عبدالله اصابت کند، ده شتر دیگر اضافه کنید تا بیست شتر بشود و دوباره قرعه بزنید؛ اگر باز به نام عبدالله اصابت کرد، ده شتر دیگر اضافه کنید؛ و همین طور اضافه کنید تا قرعه به نام شتران قرار بگیرد.

این کار را انجام دادند تا اینکه بر اثر ازدیاد و اضافه شتران، تعداد شتران به صد شتر رسید. در این موقع قرعه به نام شتر افتاد، و صدای تکبیر از آن جمعیت بلند شد و حضرت عبدالمطلب بی هوش به روی زمین افتاد. وقتی که به حال آمد، خدا را تکبیر گفت؛ و صدایی از آسمان آمد که آن صدا را تمام افراد شنیدند، و آن صدا این بود:

قُبْلِ الْفِدَاءِ وَ نَفَدَ الْقَضَاءِ، وَ اَنَّ ظَهْرُ مُحَمَّدٍ

المصطفی؛ «ما فدا را قبول کردیم و قضای خود را مبرم

نمودیم، و ظهور پیغمبر اکرم نزدیک شده است!»

و از آنجا دیه یک فرد و یک مرد، صد شتر قرار

گرفت.^۱

این موقعیت حضرت عبدالمطلب و خصوصیت
حضرت عبدالله بود که اجداد پیغمبر، چه اجدادی
بودند و پدر آن حضرت چه پدری بود!

عظمت حضرت عبدالله پدر رسول خدا

در تاریخ است:

وقتی حضرت عبدالله در میان افراد حرکت
می کرد، نوری از پیشانی او ساطع بود که افراد را
خیره می کرد.^۲

ما نباید تعجب کنیم؛ انسان ممکن است در
بعضی از اوقات و در بعضی از افراد، حالت نورانی
را در وجهه شخصی احساس کند که غلبه نور و
لطافت و صفا در چهره آن شخص، هاله‌ای از نور را
ایجاد می کند؛ و ممکن است این اتفاق بیفتد. در
تاریخ داریم که:

حضرت عبدالله به هر سنگ و درختی که حرکت
می کرد، بر آن حضرت سجده می کردند. و این
نور در پیشانی آن حضرت بود تا وقتی که پیغمبر

۱. همان، ص ۲۰ - ۲۲.

۲. الأمالی، شیخ صدوق، ص ۲۶۳؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱،
ص ۲۷.

مادر خود، حضرت آمنه قرار گرفت، که نور

منتقل به آمنه شد.^۱

روزی حضرت عبدالله از جایی می گذشت، زنی

به نام فاطمه بنت مَرِه، آن حضرت را دید؛ زنی از

اهل کتاب بود که کتب قدیم و کتب عهدین را مطالعه

کرده بود و به مسائل و به مطالب وارد بود. فاطمه

بنت مره تا چشمش به حضرت عبدالله می افتد

تقاضای ازدواج با آن حضرت را می کند و از آن

حضرت درخواست می کند که او را به زنیّت

برگزیند. حضرت عبدالله توجهی نمی کند و

درخواست او را اجابت نمی کند و قضیه را برای

پدرش، حضرت عبدالمطلب بیان می کند. حضرت

عبدالمطلب همان وقت آمنه بنت وهب را به تزویج

عبدالله درمی آورند. پس از وصلت و ازدواج آمنه با

حضرت عبدالله، روزی عبدالله در میان شوارع مکه

عبور می کند و چشمش به همان فاطمه بنت مره

می افتد؛ از باب امتحان و اختبار پیش او می رود و

۱. إثبات الوصیّة، ص ۱۰۸؛ مناقب آل أبي طالب عليهم السّلام، ج ۱، ص

می گوید: «قبلاً از من درخواستی کرده بودی و چیزی
می خواستی، یادت می آید؟!»

فاطمه می گوید:

آن موقع من از تو می خواستم، ولی حالا دیگر
وقتش گذشت! من در کتب خوانده بودم که از
صُلب تو فرزندی در رحم زنی قرار می گیرد که
شرق و غرب عالم را مسخر دین و شریعت
خودش می کند؛ و من می خواستم آن زن باشم!

علائم و حوادث و اسرار زمان تولد پیامبر اکرم

همان طوری که عرض شد، حضرت عبدالله
هنگام مسافرت خود که از شام به مکه برمی گشتند،
در مدینه وفات کردند و پیغمبر اکرم در شکم مادر
بودند که پدر خود را از دست می دهند.^۱

علائم و اخباری راجع به ولادت آن حضرت در
تاریخ داریم؛ مثلاً در تاریخ است همان شبی که
پیغمبر اکرم به دنیا آمدند، آتشکده فارس، بعد از
اینکه هزار سال روشن بود

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۶.

۲. الإتحاف بحب الأشراف، ص ۲۴۴ و ص ۲۴۷؛ قصص الأنبياء، راوندی،
ص ۳۱۶.

و محلّ عبادت زرتشتیان بود، خاموش می شود؛
تمام بت‌های کعبه فرو می‌ریزد؛ علوم کهنه و سحر
سحره باطل می‌شود؛ ایوان مدائن شکاف برمی‌دارد؛
در آن شب تمام پادشاهان روی زمین مغشی^۱ علیه به
روی زمین می‌افتند؛ دریاچه ساوه خشک می‌شود.^۱
این آثاری که در آن شب به واسطه وجود آن حضرت
ظهور پیدا می‌کند، تمام اینها اثرات وجود آن
حضرت است که به‌طور مجمل و مختصر در این
عالم بروز و ظهور می‌کند. چرا باید بت‌های کعبه
بریزند؟! چرا باید ایوان مدائن شکاف بردارد؟! چرا
باید پادشاهان از بین بروند؟! چرا باید علوم کهنه و
سحر سحره باطل شود!؟

ظهور توحید با تولّد پیامبر اکرم

تمام اینها ما را به یک مطلب می‌رساند و آن این
است که وجود آن حضرت و ظهور آن حضرت
نمایانگر از بین رفتن شرک و بت‌پرستی و ثنویّت و
وثنیّت و کفر و نفاق و ظلم و جمیع امور و تعیّنات و
تفرعناتی است که انسان را از خدا دور می‌کند.

^۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۸؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۲۸۶ و ۲۸۷.

مسلم است که در این قضیه خشک شدن دریاچه ساوه باید مسئله‌ای باشد و قضیه‌ای داشته باشد؛ از این جهت که این مسئله در کنار بقیه مسائل قرار گرفته است، من باب مثال: بت‌ها به روی زمین می‌ریزند، علوم کهنه از بین می‌رود و باطل می‌شود و اعمال آنها نیز باطل می‌شود، پادشاهان مغشی^۱ علیه می‌شوند و به روی زمین می‌افتند، ایوان مدائن که ایوان ظلم و کاخ بیداد و ستم است، شکاف برمی‌دارد، و نظایر این امور.

در روایت از امام صادق علیه السلام است:

(در آن شب) شهاب‌ها و ستارگان به هم برخورد می‌کردند و حرکت می‌کردند، و شیاطین را دفع می‌کردند!^۱

(وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيْطَانِ)^۲، یعنی اثر نفسانی

پیغمبر اکرم و ظهور و تولد آن

حضرت که در ملکوت و در عوالم بالا و

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

۲. سوره ملک (۶۷) آیه ۵: ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْبِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيْطَانِ﴾؛

ترجمه: «هرآینه آسمان دنیا را به واسطه چراغ‌های فروزان آراستیم و آنها را وسیله راندن شیاطین گردانیدیم.» (محقق)

سماوات سبع موجب طرد شیاطین است، در این عالم مُلک و عالم دنیا که ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْبِيحٍ﴾ است، این نوع جلوه و تجلی کرده است.

در این قضیه هم باید سرّی نهفته باشد!

تأثیر وجود ولای پیغمبر اکرم در طرد بالکلیه شیطان از جمیع عوالم مافوق

شیطان قبلاً به هفت آسمان راه داشت؛ به آسمان دنیا و احاطه بر عالم ملک، و سماوات سته دیگر که عوالم ملکوت و جبروت و لاهوت و عوالم منظوی در این سه عالم باشد، دسترسی داشت و می توانست در نفوس بنی آدم به واسطه رسوخ در این عوالم، تسلطی داشته باشد. اینها همه از اسرار است! از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمودند:

هنگامی که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام متولد شدند، شیطان از سه عالم بالا مطرود شد و در چهار عالم و در چهار آسمان تردد داشت. هنگامی که پیغمبر اکرم به دنیا می آیند، از بقیه عوالم هم مطرود می شود.^۱ یعنی شریعت پیغمبر و نفس مبارک آن حضرت به هنگام تولد، موجب طرد بالکلیه شیطان از عوالم

۱. الأملی، شیخ صدوق، ص ۲۸۶.

ما فوق و عوالم لاهوتی و ناسوتی می شود؛ و این خاصیت وجودی و ولائی پیغمبر اکرم است. از امام صادق علیه السلام روایت است:

در شب تولد پیغمبر، شیطان می بیند اوضاع عالم آشفته است و دیگر نمی تواند آنجاها برود و دیگر او را راه نمی دهند، لذا تمام اعوان و انصار خود را جمع می کند و به آنها می گوید: «امشب چه قضیه ای اتفاق افتاده است؟!» آنها تفحص می کنند و به جایی بر نمی خورند و مطلبی دستگیر آنها نمی شود. خود او می گوید: «من خودم باید راه بیفتم!» (ظاهراً بقیه اعوان و انصار و اولادش آن قدر قوت و اقتدار او را نداشتند که بتوانند سرکشی کنند و ببینند آن بالاها چه خبر است، و نمی توانستند بروند.) خود او حرکت می کند و می آید و در تمام عالم سیر می کند تا به مکه و به حرم می رسد. به آنجا که می رسد (ملائکه را می شناخته و قبلاً با آنها همدم

و هم کاسه بوده است و باهم عبادت می کردند (جبرئیل را می بیند، میکائیل را می بیند و سایر ملائکه را در آنجا زیارت می کند و می بیند دور تا دور حرم را احاطه کرده اند. او می خواهد وارد حرم بشود، ملائکه جلوی او را می گیرند و می گویند: «تا امشب می توانستی بیایی، از امشب دیگر نمی توانی بیایی!»

سراغ جبرئیل می رود و به جبرئیل می گوید: «سؤالی از تو می کنم!» جبرئیل می گوید: «پرس.» سؤال می کند: «امشب چه قضیه‌ای اتفاق افتاده است که دیگر من را این طرف و آن طرف راه نمی دهند و دیگر محلی از اعراب نداریم؟!»

جبرئیل می گوید: «در امشب پیغمبر آخرالزمان، محمد مصطفی متولد شده است و به خاطر این جهت، تو به آن عوالمی که قبلاً دسترسی داشتی، دیگر نمی توانی دسترسی پیدا کنی!»

می گوید: «آیا من را نصیبی در این مولود تازه به دنیا آمده هست و می توانم در او رسوخ کنم؟»

جبرئیل می گوید: «نه!»^۱

۱. همان.

و این خیلی عجیب است! و این یک سرّی از اسرار است که شیطان می‌گوید: «می‌توانم در این مولود نصیبی داشته باشم؟!» راجع به حضرت آدم داریم که شیطان حضرت آدم را اغوا کرد؛ که اگر بخواهیم راجع به این موضوع بحث کنیم، از مطلب خودمان دور می‌افتیم. خلاصه و مجملاً باید به عرض برسانم که: تنها وجود مقدّسی که شیطان، ولو به نحوی از انحاء و به مقداری از مقادیر بسیار کم، نتوانست به آن وجود دسترسی پیدا کند، فقط شخص شخیص پیغمبر اکرم و سیزده معصوم دیگر است؛ و این اختصاص به آن حضرت دارد. در آن روایت گفتیم که قبل از ظهور پیغمبر، شیطان به سماوات دسترسی داشت.

بعد، شیطان در اینجا یک سؤال دیگری می‌کند که موجب خوش وقتی او می‌شود:

سؤال می کند: «آیا در امت او می توانم نصیبی داشته باشم؟»

جبرئیل می گوید: «بله.»

می گوید: «کافی است، سهمم را گرفتم!»^۱

حالا باید بدانیم که قضیه از چه قرار است! به پیغمبر نتوانست دسترسی پیدا کند، ولی به امت او می تواند! ولی به حول و قوه خدا با این پیغمبری که ما داریم و با این ولایتی که پیغمبر ما دارد، شیطان که سهل است، پدِرجد شیطان هم بخواهد بیاید ان شاءالله دست ما به دامان پیغمبر خواهد بود!

مکاشفه حضرت آمنه در شب تولد پیغمبر اکرم

در آن شبی که پیغمبر اکرم به دنیا می آید، تمام اراضی فارس و ایران و تمام قصرهای شام را در عالم مکاشفه به آمنه مادر آن حضرت نشان می دهند؛ و حکایت از این است که این مولودی که به دنیا می آید، شرق و غرب عالم را فرا می گیرد! آمنه این قضیه را برای فاطمه بنت اسد نقل می کند. فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین علیه السلام - که از آن زنهای بزرگوار، که واقعاً نظیر او در اسلام نیامده

۱. همان.

است و پیغمبر اکرم او را مادر خود خطاب می‌فرمودند - خوشحال و شادان پیش شوهر خود حضرت ابوطالب می‌آید و مژده می‌دهد که آمنه یک‌چنین مطلبی را نقل کرده است که به واسطه این مولود، خداوند متعال تمام قصرهای شام و بلاد را به او ارائه داده و نشان داده است. حضرت ابوطالب - که عرض شد حسابش با بقیه فرزندان عبدالمطلب فرق می‌کرد و از این نقطه نظر مثل حضرت عبدالله بود - به فاطمه می‌گوید:

أحسنت، بشارت به وجود چنین مولودی دادی، ولی بدان از تو فرزندی به دنیا می‌آید که وصی و وزیر او خواهد بود!^۱

ندای جبرئیل در شب بعد از تولد پیغمبر

هنگامی که پیغمبر اکرم به دنیا می‌آیند، شب بعد از تولد، جبرئیل صدایی می‌زند که تمام اهل مکه آن صدا را می‌شنوند که می‌گوید: **(جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ)**

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۵۴.

حلیمه سعديه، تنها دایه پیغمبر اکرم

و در اخبار داریم:

وقتی که آن حضرت متولد می‌شوند، سینه مادر خود و هیچ زنی را تا چند روز قبول نمی‌کنند. در آن زمان مرسوم بود که عده‌ای از زنان اطراف مکه به مکه می‌آمدند و اطفال شیرخوار را برای رضاع و شیر دادن می‌بردند. چند روز پس از تولد حضرت، عده‌ای از زنان که من جمله آنها حلیمه سعديه بود، به مکه می‌آیند؛ او را به منزل حضرت عبدالمطلب راهنمایی می‌کنند. هنگامی که پیغمبر اکرم را به دامان حلیمه سعديه می‌گذارند، حضرت شروع به شیر خوردن می‌کند و از پستان راست حلیمه مشغول شیر خوردن می‌شوند و پستان چپ را برای فرزند دیگر حلیمه قرار می‌دهند؛ و این عادت آن حضرت بود تا وقتی که از شیر گرفته شدند.^۳

کیفیت گذران کودکی پیغمبر اکرم نزد حلیمه سعديه در قبیله بنی سعد

حلیمه سعديه حکایت می‌کند و این مطالب را او

نقل می‌کند و می‌گوید:

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۸۱.

۲. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۳۱.

۳. همان، ص ۳۲.

هنگامی که آن حضرت را به قبیله برگرداندم، هیچ‌گاه ندیدم که آن حضرت لباس خود را آلوده کند! و در تمام اوقات، جوانی را می‌دیدم که در فراش آن حضرت می‌آمد و لباس‌های آن حضرت را عوض می‌کرد و تنظیف می‌نمود.^۱

آن حضرت رشد می‌کند و قدری بزرگ‌تر می‌شوند، در این‌موقع با بعضی از اطفال به صحرا می‌روند و با بعضی از آنها مشغول چراندن احشام و گوسفندان و... می‌شوند، که ناگهان آن حضرت از نظرها غیب می‌شود. وقتی که اطفال می‌آیند و به حلیمه می‌گویند که: «ما محمد را گم کردیم!» حلیمه سراسیمه از خیمه بیرون می‌آید و به دنبال آن حضرت حرکت می‌کند؛ در این‌موقع می‌بیند که دو نفر آن حضرت را احاطه کرده‌اند، یکی مشغول شست‌وشوی آن حضرت است و دیگری مشغول

۱. همان، ص ۳۳.

تنظیف آن حضرت، یکی آب می‌ریزد و دیگری آن حضرت را می‌شوید و لباس‌های پاکیزه به تن می‌کند.^۱

این دوران کودکی آن حضرت بود، و خصوصیات کودکی آن حضرت به این کیفیت سپری می‌شد.

در قضیه دیگری داریم که وقتی حلیمه آن حضرت را برای دیدن اقوام و حضرت عبدالمطلب و مادر او به مکه می‌آورد، ناگهان آن حضرت از دیده‌ها و از اعیان غایب می‌شود؛ و وقتی این خبر را به حضرت عبدالمطلب می‌رساند، خودش بر مرکب سوار می‌شود و تمام اعوان خود را مأمور به تفحص می‌کند. وقتی جستجو می‌کنند، حضرت عبدالمطلب می‌بیند پیغمبر اکرم کنار درختی غیر از درخت خرما نشسته‌اند و از آن درخت مشغول تناول خرما هستند، و دو نفر جوان زیبا در دو طرف آن حضرت ایستاده‌اند که یکی از آنها جبرئیل و دیگری میکائیل بوده است. بعد آن حضرت را در بغل می‌گیرد و به

^۱. همان.

منزل می آورد. هنگامی که چشم آن حضرت به مادرش می افتد، در دامن آن مادر می رود و به کسی التفات و توجه نمی کند.^۱

وقایع و خصوصیات دوران کودکی پیغمبر اکرم

خصوصیات کودکی آن حضرت به همین کیفیت سپری می شود تا اینکه حضرت عبدالمطلب در سن هشت سالگی از دنیا می روند و حضانت پیغمبر اکرم و تربیت و سرپرستی آن حضرت به دست عموی خود، حضرت ابوطالب می افتد.^۲

فدا شدن حضرت ابراهیم فرزند پیغمبر اکرم در عوض حضرت سیدالشهدا

سابقاً راجع به فدیة و فدا بحث کردیم که حضرت اسماعیل علی نبینا و آله و علیه السّلام قرار بود که قربانی شود، و پروردگار این حکم را تغییر داد؛ و حضرت عبدالله هم قرار بود به دست پدر خود، حضرت عبدالمطلب قربانی بشود، و خداوند متعال حکم را تغییر داد. همین قضیه و همین مسئله برای خود پیغمبر اکرم هم اتفاق

۱. همان، ص ۳۴.

۲. همان، ص ۳۵.

افتاده است! ابن عباس نقل می کند:

در خدمت پیغمبر اکرم نشسته بودیم، که ابراهیم فرزند پیغمبر، بر پای چپ و سیدالشهدا بر پای راست آن حضرت نشسته بودند. در این موقع جبرئیل نازل می شود و به پیغمبر اکرم خطاب می کند: «إِنَّ اللَّهَ يُقْرُئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ: "لَسْتُ أَجْمَعُهُمَا!" ای پیامبر ما، من نمی توانم بین این دو فرزند را جمع کنم؛ یا ابراهیم را برگزین و حسین را فدا کن و یا حسین را اختیار کن و ابراهیم را فدای حسین بنما!»

پیغمبر اکرم می گوید: «عرض کردم: پروردگارا! مادر ابراهیم کنیزی از کنیزان است و اگر ابراهیم فدا بشود فقط او محزون می شود و من؛ ولی مادر حسین، فاطمه است و پدر او علی، پسر عم من است که لحم او لحم من و دم او دم من است، و اگر حسین را فدا کنم فاطمه و پسر عمم محزون می شوند!»^۱

خبر دادن رسول الله از واقعه کربلا به ام سلمه

عجبا از این امت که در حق فرزند او چه کردند! در بعضی از روایات وارد است که بعد از شهادت سیدالشهدا علیه السلام، ام سلمه می گوید:

۱. همان، ج ۴، ص ۸۱.

پیغمبر اکرم را در خواب دیدم که آمدند و سر
و صورت آن حضرت گردآلود بود و حضرت
بر سر خود خاک ریخته بودند. عرض کردم:
یا رسول الله! چه واقعه‌ای اتفاق افتاده است؟!
فرمودند: «الآن از دفن فرزندم حسین
برمی‌گردم!»^۱

ورود اسرا به کوفه و کلام حضرت سجّاد علیه السّلام در کوفه

اهل بیت را از کربلا بر شتران برهنه به سمت کوفه
حرکت می‌دهند. علیّ بن الحسین در غل و زنجیر
بودند، آن غل جامعه که دست‌ها و گردن آن حضرت
را به هم پیوسته می‌کرد. راوی، مسلم گچ‌کار
می‌گوید:

هنگامی که اهل بیت را به کوفه آوردند من در
دارالإماره مشغول گچ‌کاری

^۱ . الهدایة الكبرى، ص ۲۰۳، با قدری اختلاف؛ مناقب آل ابی طالب
علیهم السّلام، ج ۴، ص ۵۵.

بودم؛ در این موقع صدای همهمه و فریاد شنیدم. بیرون آمدم و دیدم عده‌ای اسیر را سوار بر شتر برهنه کرده‌اند، و در میان آنها جوانی را دیدم که دست‌ها و گردن او را با زنجیر به هم بسته بودند. سؤال کردم: اینان چه طایفه‌ای هستند؟ گفتند: «اینها اولاد پیغمبر و ذراری پیغمبر هستند که آنها را به این صورت و به این کیفیت وارد کوفه می‌کنند!»

آدمم از دارالیماره نگاه می‌کردم. در این موقع دیدم زنان برای اطفال ذراری پیغمبر نان و خرما می‌آورند؛ حضرت امّ کلثوم آنها را می‌گیرد و به طرف خودشان پرتاب می‌کند و می‌گوید: «صدقه بر ما اهل بیت پیغمبر حرام است!» در این موقع دیدم صدای امّ کلثوم خطاب به آنها بلند شد: «ای زنان! مردان شما ما را می‌کشند و شما برای ما گریه می‌کنید!»

علی بن الحسین علیه السّلام خطاب به آنها مطالبی به این مضمون ایراد کرد: «بد مردمی هستید! مگر شما نمی‌دانید که ما اولاد پیغمبر هستیم؟! آیا جدّ ما بر شما حق نداشت، که ذراری او و اهل بیت او را به این کیفیت و با این موقعیت و به این صورت وارد می‌کنید؟! و با ما آن معامله‌ای را روا می‌دارید که با اسیران انجام می‌دهید؟! چه جوابی در پیشگاه

خداوند در روز قیامت خواهید داشت؟!»

مناجات حضرت زینب سلام الله علیها با سر بریده حضرت سیدالشهدا علیه السلام

ابن زیاد برای اینکه بیشتر حزن و اندوه اهل بیت زیاد بشود و آنها سرافکننده و سرشکسته در میان افراد قرار بگیرند، دستور می دهد سرها را بیاورند و در میان اسراء پخش کنند! حضرت زینب سلام الله علیها وقتی که چشم باز می کند و می بیند که سر برادر در مقابل خود قرار گرفته است، بی اختیار آن چنان سر خود را به محمل می زند که خون از پیشانی آن حضرت روان می شود؛ و با سر آن حضرت مناجات می کند:

«۱. ای هلالی که هنوز به نیمه نرسیده غروب کردی، و به کمال نرسیده خسوف تو را فرا گرفت!

۲. گمان نمی کردم ای پاره تن من و ای خون دل من، که این چنین تو را بینم

و حکم خدا را این چنین مقدر و مختوم بدانم!«^۱
و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ،

(إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ).

بِسْمِكَ اللَّهُمَّ وَ نَدْعُوكَ وَ نُقَسِمُكَ وَ نَرْجُوكَ، بِحَقِّ

مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَطْهَارِ، يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ....

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.